

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Iran's M.

آئینه ایران

حزب کار ایران – توفان

۱۲ اکتوبر ۲۰۱۱

**"انقلاب فرهنگی اسلامی":**

**سرکوب آزادی ، علم و خرد**



مقاله‌ای که از نظر خوانندگان گرامی می‌گذرد یکی از آخرین مقالاتی است که توسط زنده یاد رفیق حمید رضا چیتگر (بهمنی) به نگارش درآمده و در اردیبهشت [ثور] ۱۳۶۶ در "راه توفان" شماره ۲۶ نشریه هواداران حزب کارایران در خارج از کشور منتشر گردید. ما این مقاله ارزشمند را به بهانه ۲۴ امین سالگرد جانباختن این رفیق و پاسخی به جار و جنجال‌های اخیر کاربه دستان جمهوری اسلامی در مورد طرح تفکیک جنسیتی و ادامه "انقلاب فرهنگی اسلامی" در دانشگاه‌های ایران انتشار می‌دهیم و یاد این رفیق گرانقدر را گرامی می‌داریم. این مقاله در دو قسمت در شماره های ۶۱ و ۶۳ توفان الکترونیکی نشریه الکترونیکی حزب کارایران، مرداد ماه [اسد] و مهرماه [میزان] ۱۳۹۰ منتشر گردید.

\*\*\*\*\*

## انقلاب فرهنگی اسلامی!؟

انقلاب فرهنگی اسلامی به وسیله چماقداران و اوباشان با حمله به دانشگاه‌ها شروع شد. دانشگاه‌هایی که چه قبل از انقلاب بهمین و چه بعد از آن به درستی از طرف توده مردم، سنگر آزادی نام گرفته بود. حتی برای امام امت! هنگام ورود به ایران ناچاراً در برنامه‌اش قبل از رفتن به بهشت زهرا توقف و سخنرانی کوتاهی در مقابل دانشگاه تهران تدارک دیده شده بود. معلوم نگشت چرا این برنامه اجرا نگردید. ظاهراً به علت تراکم زیاد جمعیت در مقابل دانشگاه! اما آن چنان که گفتار و رفتار بعدی خمینی نشان داد، علت برگزار نشدن مراسم در این بود که آنها نمی‌خواستند به دانشگاه چنین اهمیت و مقامی بدهند که "رهبر انقلاب" بعد از چند سال تبعید قبل از هر جای دیگر اولین نطق خود را ولو هر چند کوتاه در مقابل دانشگاه یعنی مرکز لائیک و غیر مذهبی ایران، ایراد نماید. آنها در مغز کوچک و معیوب خود نقشه کوبیدن دانشگاه‌ها یعنی مراکز علم و تفکر، دفاع از آزادی را می‌پروراندند همان طور که در مدت کوتاهی ماسک از چهره دریده شد و خمینی دانشگاه‌ها را روسپی خانه! نامید. حمله به دانشگاه‌ها درحقیقت:

"درحمله همه جانبه ارتجاع به آزادی‌های دمکراتیک دست‌آورد انقلاب بهمین ماه به منظور استقرار فاشیسم و تثبیت" حاکمیت خود قابل توضیح است" (توفان شماره ۶۳- استقرار فاشیسم در قالب "انقلاب فرهنگی")

حزب کار ایران فعالانه در دفاع از دانشگاه‌ها و مبارزه با ارتجاع شرکت نمود. از بعد از ظهر روز یکشنبه ۳۱ فروردین ماه [حمل] با پخش اعلامیه‌های افساء‌گرانه و بردن شعارهای درست نظیر: "یکشنبه خونین دوباره تکرار شد"، "زحمتکشان بدانید دانشگاه شهید داد"، "زحمتکش، دانشجو، پیوندتان مبارک"، "دانشگاه سنگر آزادی است، نه لانه مزدوران"، "مرگ بر ارتجاع، مرگ بر آمریکا" و... مبارزه مردم را جهت داد. شب ۲-۲-۵۹ حدود ساعت هشت و نیم "پیشگام" (دانشجویان هوادار سازمان چریک‌ها) به هوادارانش رهنمود داد که دانشگاه را تخلیه نموده و در خیابان ۱۶ آذر اجتماع کنند. چند ساعت بعد خبر رسید که پیشگام با بنی صدر به مذاکره نشست و حاضر به تخلیه از طرف "پیشگام".

جبهه در واقع شکست و بعد از ساعت‌ها مبارزه خستگی ناپذیر روز سوم اردیبهشت [ثور] دانشگاه به تصرف ارتجاع در آمد. بدین ترتیب بعد از قبضه کردن رادیو، تلویزیون و حمله به مطبوعات با تصرف دانشگاه‌ها، ارتجاع برهنه و ددمنش، یکه تاز میدان می‌شود تا از ایران گورستانی بسازد.

"انقلاب فرهنگی اسلامی" و یا به قول بنی صدر "بعثت فرهنگی" با حمله به مطبوعات، رادیو و تلویزیون و دانشگاه‌ها و در حقیقت به منظور جلوگیری از وقوع انقلاب فرهنگی واقعی که در جریان بود، انجام گرفت. دانشگاه‌های ایران در اواخر سلطنت محمد رضا شاه و مدت‌ها بعد از انقلاب بهمین ماه مانند کندوهای بزرگ عسل شده بود که مدام پر و خالی می‌گردید. دانشگاه تهران با برقراری "هفته همبستگی" پر موفقیت، تبدیل به مراکز آگاهی، بحث و خبر و... گردید. مردمان عادی که تا دیروز از کنار نرده‌های دانشگاه تهران بدون آن که نگاهی به درون آن بیندازند رد می‌شدند، با گشایش درهای دانشگاه‌ها بر روی عموم، با کنجکاو و شوق دانستن، همراه با ترس پا به درون دانشگاه‌ها می‌گذاشتند و قبل از همه چیز متعجب و ذوق زده به بازدید ساختمان‌ها می‌پرداختند! حالت بچه‌هایی را که داشتند بعد از مدت‌ها محرومیت اسباب بازی جدیدی در اختیارشان قرار داده باشند. در "هفته

همبستگی" هزاران نفر به دانشگاه‌ها سرازیر شدند و در بحث‌ها و بازدید‌های نمایشگاه‌های مختلفی که توسط دانشجویان برپا شده بود، شرکت کردند. یک اطلاعیه پاره نگردید، موافق و مخالف حرف خود را می‌زد. در این مدت خون از بینی یک نفر جاری نگشت. در و دیوارهای دانشگاه تهران و خیابان‌های اطراف آن تبدیل به چشم، گوش و دهان‌های غول پیکری شده بود که همه چیز را می‌دید، همه چیز را می‌شنید و همه چیز را می‌گفت. در حالی که مرگ همه جا سایه انداخته بود. ارتش در خیابان‌ها حضور داشت و شاه هنوز امیدش را از دست نداده بود. در این شرایط سخت، اما مردم انقلابی درس دمکراسی می‌آموختند، آگاهی می‌یافتند، عناصر آشوبگر و ساواکی را خنثی و افشاء می‌کردند. این تجربه دمکراسی و آگاهی نه تنها برای شاه بلکه برای دارودسته ملایان نیز خطرناک بود. پس به هر ترتیبی بود می‌بایستی جلوی آن گرفته می‌شد.

اولین کاری که انجام گرفت این بود که آخوندها خود را به جنبش دانشگاهی که در آن کوچک ترین نقشی نداشتند چسبانند. بدین ترتیب که چند روز قبل از آن که خمینی به ایران بیاید، چند آخوند در مسجد دانشگاه تهران تحصن کردند که "آقا باید برگردد!" با همین عنوان ساده و مسخره و غیر طبیعی. از آن به بعد رفت و آمد تمام نشدنی ملایان به دانشگاه شروع شد (۱). ملایان که در دمکراسی و آگاهی مردم مرگ خویش را می‌دیدند بیرحمانه به مراکز علم و دانش و آگاهی هجوم بردند، کشتند و زخمی کردند و زندان‌ها را پر نمودند. رهبر "امت" فرموده بودند که مردم برای اسلام انقلاب کردند نه برای اقتصاد، "اقتصاد مال خر است!"

واضح است که انقلاب فرهنگی با چنین نحوه تفکری جز تحمیق و خر کردن مردم نیست! زیرا در تحلیل آخر، فرهنگ زائیده اقتصاد است و بستگی به درجه رشد نیروهای مؤله و مناسبات و شیوه تولیدی دارد (۲). در اینجا باید اضافه کنیم که رهبر امت! تخصص در خر و مادیان و... دارد. کافی است به رساله ایشان که برای اخذ درجه "آیت‌الله" نوشته‌اند مراجعه کنید تا مطالب مفیدی درباره جماع با خر و مادیان و انواع و اقسام دیگر حیوانات و مجازات‌های آن را بخوانید. مطالبی که حتی به فکر منحرف ترین نویسنده پورنوگراف هم نمی‌رسد! البته نه به خاطر مطالب بی معنی و پوچ آن بلکه به خاطر این که مردم در مجالس خانوادگی و دوستانه خود، رساله آقا را باز کرده و صفحه‌ای از آن را با صدای بلند خوانده و می‌خندیدند و جوک می‌گفتند!!

"انقلاب فرهنگی اسلامی" در حقیقت سرکوب کننده آزادی و خرد است و شعار «اول ایمان بیاور و سپس "تعقل کن"»، در بند کننده علم می‌باشد. پیشرفت علم که باعث رشد ضد خود یعنی مذهب گردیده است نمی‌تواند جایی در درون مذهب داشته باشد. علمی که فلاسفه و شعرای اسلامی از آن صحبت می‌کنند با علم مورد نظر ما یکی نیست. ابن سینا می‌گوید:

"و اما علم برین (الهی) موضوع وی، هستی مطلق است" (دانشنامه علانی ص ۴).

"در این علم باید سبب‌هایی را یافت که مرهمه هستی را بود" یعنی شناختن آفریدگار، همه چیزها و یگانگی وی و پیوند همه چیزهای بدوی.... این پاره از علم که اندر توحید نگردد، علم الهی خوانند و علم ربوبیت گویند و اصل‌های همه علم‌ها اندر این علم درست شود" (مراجعه شود به مقاله امتناع تفکر در فرهنگ دینی الفباء شماره‌های ۱، ۲، ۳، ۴، ۵).

و یا ناصر خسرو می‌گوید:

"درخت تو گر بار دانش بگیرد، به زیر آوری چرخ نیلوفری را" - در متن شعر بارها شاعر ما که دانائی و توانائی را می‌ستاید نظر بر دانش و توانائی خود ساخته آدمی ندارد.... منظور وی در اصل همان علم و حکمت الهی

است..... از این رو ناصر خسرو در پی بیت بالا بی درنگ هشدار می دهد: "بیمبر بدان داد مرعلم، حق را که شایسته دیدش مراین مهتری را".

وضع در ایران کنونی اگر بدتر از این نباشد، بهتر از این نیست. در مقاله "علوم انسانی و نسبت آن با عالم غرب و دیانت" می خوانیم:

"معنی علم و علم جدید را با مطلق علم و علم در زبان قرآن و حدیث و در زبان متفکران گذشته، اشتباه کنیم و احکامی را که در زبان دین در مورد علم وجود دارد، متعلق به علم جدید بدانیم. از این قول و اقوال مشابه آن، نتایج مضر به حال دین حاصل می شود. ما باید تحقیق کنیم که نسبت علم جدید و مخصوصاً علوم دنیا را اشرف علوم ندانیم و در دامان علم پرستی - که بت پرستی جدید است - نیفتیم. البته ممکن است که یک حکم علمی (علمی به معنی عام لفظ و حکمی که بر اثر تحقیق و تعلق به دست آمده است). در ظاهر معارض با وحی باشد. در این صورت باید در این تعارض نظر ببینیم و ببینیم که آیا در فهم قول غیردینی و حکم دین اشتباه نکرده ایم؟ و البته وقتی تحقیق کردیم و معارضه مسلم شد، پیداست که هر دینداری حکم شرع را می پذیرد!!! (کیهان هوایی شماره های ۷۱۰ و ۷۱۱).

پس در حقیقت وحی می چربد بر تعقل. یعنی مذهب جلوی علم را می گیرد. دانشمند! دیگری می گوید:

«قانون اسلامی را نه با آمار می توان کشف کرد و نه با آمار می شود تغییر داد. اگر تمام روی زمین بگویند ما با تعدد زوجات مخالفیم، هیچ وقت این قانون لغو نمی شود، یا اگر تمام روی زمین بگویند ما طرفدار این هستیم که طلاق به دست زن باشد، هیچ وقت قانونی با این آمار اثبات نمی شود. قانونی را که خدا وضع فرموده، نه با آمارگیری می شود کشف کرد و نه می شود تغییر داد. در این زمینه ها و مشابه اینهاست که قرآن می فرماید:

"اگر از اکثریت مردم روی زمین اطاعت کنی تو را از خدا گمراه می کنند برای این که اکثریت مردم تابع گمانشان هستند و می گویند روی حدس و تخمین" (انعام-۱۱۶)»

حال از این که چرا خدا انسان هائی آفرید که تابع گمانشان باشند، مسلمان، یهودی، مسیحی و... می باشند! بگذریم.

دوباره از پس این نوشته و آیه قرآن، همان اطاعت کورکورانه، همان ممانعت از تفکر و تعقل به چشم می خورد. قوانین الهی ابدی است و تعطیل بردار نیست. از این روست که امام امت! می گوید:

"اگر ۳۶ میلیون بگویند بله، من می گویم نه!" و به یک باره مضحکه انتخابات در "جمهوری اسلامی" را نشان می دهد. ادامه دهیم. نویسنده دانشمند ما در ادامه مقاله اش می نویسد:

".... ما معتقدیم که محتوای کتاب و سنت حق است. و باطل به هیچوجه به محتوای کتاب الهی راه ندارد (هرگز از پیش و پس، این کتاب حق، باطل نمی شود - خصلت ۴۲)، آن وقت چگونه می توانیم در بعضی از رشته های علوم، نظریاتی را بپذیریم که مخالف است با نظریاتی که در کتاب و سنت بیان شده و بر اساس اعتقادمان به این دین، ملزم به این هستیم که آنها را بپذیریم؟...

جواب مختصر و مجملش این است که اگر علمی، علم بود، یعنی واقعاً حقیقتی را باز می کرد، حقیقتی که جای شک و شبهه ای در آن نبود، چنین علمی هیچ گاه به هیچ دین حقیقی تعارض پیدا نمی کند. دین چیزی است که خداوند فرموده و علم خارج را نیز خدا آفریده. یعنی تکوین و تشریح از یک مبداء است. همان کسی که ما را این چنین آفریده، دستوراتی را هم آن چنان به ما فرموده که با عمل به آن دستورات، به تکامل خودمان برسیم. چگونه ممکن است کسی که دین را برای تکامل ما فرستاده، چیزی را به ما عرضه کند که برخلاف حقیقت است؟ علاوه بر

این که موجب کذب و بطلان در کتاب و سنت است. دین قطعی است و محتوای علم ظنی است. اگر منظور از علم مطلبی باشد که صد درصد مطابق با واقع است خواه عقل آن را کشف کرده باشد با تجربه چنین چیزی هیچ گاه مخالف با محتوای وحی نخواهد بود." (کیهان هوایی شماره ۷۰۹ ۲۴ دیماه ۱۳۶۵).

به قصد این نقل قول بلند بالا را در اینجا ذکر کردیم، زیرا آئینه تمام نمایی است از شدت و ضعف اسلام که نویسنده آن در کمال ساده لوحی و سفاکت آن را منعکس می سازد. نویسنده خود نمونه زنده ایست از بی فکری و اعتقاد کورکورانه. این است چهره واقعی اسلام، اسلام راستین"، نه آن که گروهی رفرمیست می خوانند، از اسلام نشان دهند، آن هائی که می خواهند از اسلام قرون وسطائی چیزی گوارا و قابل قبول بورژوازی ساخته و آن را با قرن بیستم وفق دهند.

تضاد بین وحی و تعقل، یعنی در حقیقت بین مذهب و علم شناخته تمام "متفکرین اسلامی" و به طور کلی تمام ایده آلیست ها بوده و هست و اغلب آنها دست آخر، عقل را نفی کرده اند.

سنائی می گوید:

"چند از این عقل ترهات انگیز،

چند از این چرخ و طبع رنگ آمیز"

و یا:

" برون کن طوق عقلانی به سوی ذوق ایمان شو

چه باشد حکمت یونان به پیش ذوق ایمانی"

عطار می گوید:

" چو عقل فلسفی در علت افتاد

ز دین مصطفی بی دولت افتاد

ورای عقل ما را بارگاه است

و لیکن فلسفی یک چشم راه است"

و بالاخره مولوی با تمام وزنه اش به میدان می آید:

" فلسفی زهره نی تا دم زند

دم زند دین حقش برهم زند"

ولی همین مولوی از این تضادها نمی تواند گریبانش را رها کند و از روی ناچاری و بیچارگی می گوید:

" ما ز قرآن مغز را برداشتیم

پوست را بهر خران بگذاشتیم"

به ناچار اعتراف می کند که قرآن پوستی است و مغزی، پوست از آن خران و مغز آن از آن شیران! حالا چگونه او توانسته است مغز قرآن را انتخاب کند، بر دارد و پوست قرآن را باقی بگذارد بر ما معلوم نیست. این فلاسفه و عرفا بین دو ضد، میان چکش و سندان قرار گرفته اند. از یک طرف این منطق "طبیعی" مذهب یون:

دهنده ای که به گل نکهت و به گل جان داد

به هر که آنچه سزا دید حکمتش آن داد"

و از طرف دیگر آنچه به چشم دیدنی است و فوری قابل درک یعنی "رنالیسم نحیف":

"بار خدایا! اگر ز روی خدانی

گوهر انسان همه جمیل سرشتی

چهره روی و طلعت حبشی را

مایه خوبی چه بود و علت زشتی؟

طلعت هندو و روی ترک چرا شد

همچو دل دوزخی و روی بهشتی؟

از چه سعید افتاد و از چه شقی شد

زاهد محرابی و کشیش کنشتی؟

چیسست خلاف اندر آفرینش عالم

چون همه را دایه و مشاطه تو گشتی؟

گیرم دنیا، ز بی محلی دنیا

به گرهی خربط و خسیس بهشتی؟

نعمت منعم چراست دریا دریا

محنت مفلس چراست کشتی کشتی؟"

هیچ یک از شعراء و عرفاء و فلاسفه مذهبی ما جان سالم از این تضاد بدر نخواهند برد وقتی در آثارشان به این تضاد پی برده می شود. تمام قافیه و وزن و زیبایی کلام و بازی با لغات و شور و حال و شیدائی هم چون بال‌های زیبای پرنده‌ای اوجگیر که سوخته گردد خاکستر می شود و فرو می ریزد و از آن اسکلتی حقیر و ناچیز باقی می ماند. حال باید دید تضاد بین دین و علم را چگونه می توان از میان برداشت؟

حال باید دید تضاد بین دین و علم را چگونه می توان از میان برداشت؟ از نقطه نظر مذهبی همان طور که نویسنده دانشمند ما می گوید: "اگر علمی، علم بود یعنی واقعاً واقعیتی را بازگو می کرد، حقیقتی که جای شک و شبهه‌ای در آن نبود، چنین علمی هیچ گاه با هیچ دین حقی تعارض پیدا نمی کند". این هم نوعی از میان برداشتن تضاد! البته در فکر خسته یک مذهبی و روی کاغذ! زیرا دنیای خارج ذهن گفتن این که: اگر علمی واقعاً علم است! با دینی که واقعاً حق است، در تضاد نیست" مسأله‌ای را حل نمی کند، زیرا تضاد بین علم و مذهب، تضاد آشتی ناپذیر است. زیرا مذهب به ضد علم است و علم ضد مذهب. این مبارزه علم تا از بین بردن مذهب - تمام مذاهب - ادامه خواهد داشت.

آنچه اکنون به "عقل" نویسنده دانشمند ما، علم موافق، با دین حق می آید زمانی با همین دین در تعارض بوده است.

آن علمی که اکنون با دین حق در تضاد است روزی همین دین حق آن را به ناچار موافق خود خواهد دانست. این تا زمانی که علم بتواند ضد خود را یعنی مذهب را برای همیشه از بین ببرد. این شق دوم که به گواهی تاریخ بشریت غیرممکن می باشد. مذهب می تواند پیشرفت علم و دانش را در ناحیه‌ای کند، کند و یا حتی برای مدتی موقتاً جلوی آن را بگیرد. ولی همواره تا کنون علم، دین را پس رانده و هیچ دلیلی وجود ندارد که بعد از این هم آن را به کنار نزنند.

حال که تا حدودی با محتوای پسرگرا و عقب مانده "تفکراتی" که گرد آن انقلاب فرهنگی اسلامی می چرخد و می خواهند بچرخانند، آشنا شدیم، مسائل دیگری در برابر ما رخ می کشاید که تنها ویژه انقلاب اسلامی نیست. باید از خود پرسید انقلاب فرهنگی به چه منظوری بر پا می شود؟ چه کسانی و به چه طریقی به تحقق آن می پردازند؟ نمود آن در اجتماع چیست؟

انقلاب فرهنگی هدفش رهایی انسانها از قید و بند هائیت که تا زمان وقوع آن، مانع پیشرفت و جهش انسان به سوی زندگی مادی و معنوی بهتر و شایسته تر می گشته است. انقلاب فرهنگی آزاد کننده تمام انرژیها است برای ساختن اجتماعی بهتر و عادلانه تر. در اجرای آن علاوه بر توده های زحمتکش، روشنفکران نقش برجسته ای بازی می کنند و نمود آن در اجتماع به صورت تلاش برای ساختن، به حرکت در آوردن چرخ های صنعت و کشاورزی و... در یک کلمه اقتصاد می باشد یعنی همان چیزی که امام امت! "مال خر" می داند. منظور ما در اینجا هر اقتصادی نیست، بلکه آن اقتصادی است که میوه هایش مستقیماً به خود مردم بر می گردد و در راه رفاه، آسودگی و آسایش و بالا بردن سطح زندگی مادی و معنوی آنها به کار گرفته می شود. برای کمونیست ها چنین اقتصادی، فقط اقتصاد سوسیالیستی است که جامعه را به سوی کمونیسم، یعنی جامعه بدون طبقه که در آن دولت، این دولت زورگویی به زوال رفته، هدایت می نماید.

در صفحات قبل تا آنجا که این نوشته کوتاه اجازه می دهد، نشان دادیم که "انقلاب فرهنگی اسلامی" تنها رها کننده نیروهای کور و عقب مانده قرون وسطائی می باشد. نه تنها قادر به پرداختن قید و بندها برای رهایی انسانها نیست بلکه برای به زنجیر کشیدن خرد و دانش پیش می رود و شعار آنها "اول ایمان بیاور و سپس تعقل کن" می باشد. انقلاب بهمن ماه ایران به علت افتادن رهبری آن به دست آخوندهای واپسگرا و منحرف شدن انقلاب از اهدافش نسبت به انقلاب مشروطه ایران در تمامی جهات گامی به عقب است. رهبران این انقلاب آخوندهائی هستند که فریاد می زدند، "ما مشروطه نمی خواهیم، مشروعه می خواهیم." کاری که مذهبیون در مشروطه ایران نتوانستند انجام دهند، اکنون انجام گرفته است. به وجود آوردن "ولایت فقیه" یعنی تبلور فکر اسلامی و فئودالی در پیشرفته ترین شکل آن. اما "ولایت فقیه" چنان عقب مانده است که جوابگوی معضلات اجتماع و مبارزات طبقاتی که روز به روز در ایران شدت می گیرد نخواهد بود. تقسیم اجتماع به مسلمان و نامسلمان مسأله ای را حل نخواهد کرد. دستگاه جمهوری اسلامی چنان تنگ نظر و قشری عمل کرده است که بعد از گذشت فقط ۸ سال به نقطه ای رسیده است که شاه در حدود ۳۰ سال پیش به آن رسید، یعنی به نقطه "غیرقابل بازگشت" اگر کوچک ترین ذره ای از ددمنشی و اختناق خود بکاهد، اگر کوچک ترین روزنه ای از آزادی باز نگذارد، واژگون خواهد شد.

مسأله دیگری که "جمهوری اسلامی" درگیر آن است، نداشتن کادر کافی و همکاری نکردن روشنفکران با رژیم است. زمانی سفارت "جمهوری اسلامی" تقریباً هر روز به روزنامه لوموند برای برگرداندن دانشجویان و روشنفکران آگهی تبلیغاتی می داد. روزنامه کیهان هوایی بی اختیار انسان را به یاد حکایت آن مردی می اندازد که مابین بهشت و جهنم نمی دانست کدام را انتخاب کند. خوب که گوش داد از طرف یکی از درها صدای موسیقی شنید و با خود گفت حتماً بهشت اینجاست. آن در را انتخاب کرد و وارد شد ولی خیلی زود به اشتباه خود پی برد. از دربان جهنم پرسید: "پس چرا صدای موسیقی از جانب این در بلند بود؟" دربان جواب داد: "آخر دستگاه تبلیغات جهنم قوی تر از بهشت است". حال کیهان هوایی مأمور چنین تبلیغات جهنمی در خارج شده است. با خواندن مقالات آن انسان فکر می کند، ایران بهشت برین است! مقالاتی نظیر "تراژدی تلاش یک خانواده ایرانی در امریکا"، "از جوادیه به اوتاواي کانادا آمده ام و در غم غربت می سوزم" و... با مطالبی راست و دروغ می خواهد توجه مهاجران

ایرانی را جلب کرده و بگوید هر چقدر وطن بد باشد باز بهتر از درد و رنج کشیدن در خارج است! غافل از این که تمام مهاجران (با پولدارها کاری نداریم که به جز برخی از آنها مدام بین ایران و کشور اقامتشان در سفر هستند) به خوبی از سختی زندگی خود خبر داشته و ایران را هزاران بار بیش از امام امت بی احساس و دارودسته‌اش و ملایان که کوچک‌ترین بوئی از ایرانیت نبرده‌اند، دوست دارند ولی این مهاجرت و این تبعید طاقت فرسا را بر همکاری با رژیم فاشیست خمینی ترجیح می‌دهند. روشنفکرانی که در ایران به هزار و یک دلیل مانده‌اند نیز حداقل همکاری را با رژیم دارند و این حداقل همکاری هم از ترس جان و زندان رفتن است. بی‌شمارند کارمندان، مهندسی‌ن و استادانی که استعفاء داده و به کار آزاد مشغولند، زیرا برایشان ننگ است از یک دارودسته نادان و احمق (به معنی واقعی کلمه) که تمام پست‌ها را قبضه کرده‌اند، فرمان ببرند.

امام زپاس (منتظری) در یکی از نطق‌هایش فرموده:

«... باید کاری کنیم که به جای اعزام دانشجو به خارج از کشور با آن محیط‌های فاسد و وجود اساتید کذائی که می‌دانیم، ترتیبی بدهیم تا علم و تکنیک را به کشورمان وارد کنیم و سعی کنیم از اساتید دانشگاه‌های دنیا برای تدریس در دانشگاه‌ها دعوت به عمل آوریم!!!» (کیهان هوایی ۷۰۶ - سوم دیماه ۱۳۶۵، - تأکیدها از ماست)

یعنی استادان کذائی همین که با هواپیما وارد آسمان ایران شدند، پاک و مطهر می‌شوند! انسان نمی‌داند واقعاً بخندد یا گریه کند. یکی از اعضای شورای عالی فرهنگی اعتراف می‌کند که:

«... آمدن این برادرانی که در خارج هستند (یعنی استادان و متخصصین) چند اشکال دارد، مثلاً اینها در آنجا وضع خودشان را تا حدی به صورتی که مورد رضایت آنها باشد، درآورده‌اند... محلی برای سکونت دارند، بچه‌هایشان تحصیل می‌کنند. در ایران مخصوصاً در شرایط کنونی که جنگ تحمیلی وجود دارد، تا حدی قیمت‌ها بالاست (تا حدی!) و حقوق استادان کم است و اجاره خانه زیاد است، تأمین این امور ضروری برای افراد مشکل است. گروهی هم هستند که نسبت به نظام ما به خاطر تلقیناتی که خبرگزاری‌ها یا افراد ضدانقلاب کرده‌اند، بدبین هستند.» (کیهان هوایی شماره ۷۱۳).

با توجه به این که حقوق استادان و کارمندان دانشگاه‌ها که از حقوق‌های بالای متوسط به بالای اجتماع ایران می‌باشد، می‌توان به وضعیت وخیم اقتصادی دیگر قشرها و طبقات ایران پی برد. اما آنچه که مربوط به تلقینات خبرگزاری‌ها و... می‌باشد باید گفت، مادری که بعد از سال‌ها از ایران برای دیدن فرزندش آمده درباره اوضاع زندگی در ایران دروغ می‌گوید! دوستی به خاطر هیچ زندانی شده و بعد از مدتی آزاد گشته از وضع زندان‌ها و اعدام‌ها گزارش می‌دهد؛ دروغ می‌گوید! پدری که از ایران تلفن می‌کند و می‌گوید برنگردید؛ دروغ می‌گوید. مهاجرانی که به قیمت جان و مالشان از ایران فرار کرده‌اند و در کشوری بیگانه پناهنده شده‌اند؛ دروغ می‌گویند! خواهری که از وضع اسفناک زنان و ستمی که بر آنها می‌رود، حرف می‌زند؛ دروغ می‌گوید! پس چه کسی حرف راست را می‌زند؟ حرف راست را رؤسای امور و ملایان شیاد و مطبوعات دست‌نشانده‌شان نظیر کیهان هوایی می‌زنند! در حقیقت راست و دروغ مفهوم خود را از دست داده‌اند و جا عوض کرده‌اند. اما این شیادان باید بدانند که یک نفر را می‌شود برای همیشه فریفت، اما همه را برای همیشه نمی‌توان فریفت و روز پاسخگویی آنها به مردم ایران چندان دور نیست. این عضو شورای عالی فرهنگی! در همان مقاله در باره کادرها و روشنفکرانی که به ناچار در ایران مانده‌اند، می‌گوید:



«... ما گاهی خدمت امام می‌رسیدیم، می‌فرمودند که اشخاصی که تخصص دارند و می‌خواهند به این جامعه خدمت کنند و آن طور که باید و شاید پای بند آداب اسلامی نیستند، شما در این زمینه سختگیری نکنید... در هر حال آن وظیفه جذب افراد بی تفاوت و بی طرف و نا آشنا به فرهنگ و معارف اسلامی نباید از خاطر ما برود.» (کیهان هوائی شماره ۷۱۳)

یعنی به خوبی اعتراف می‌کند که روشنفکران حاضر به همکاری با رژیم ملایان نیستند. در حال حاضر به علت کمبود کادر استادان دانشگاهی با قانون تازه‌ای که برای آنها گذرانیده‌اند، ناچار هفته‌ای بیست و شش ساعت و گاهی ۳۰ ساعت درس بدهند. این دیگر تدریس نیست، همان بالای منبر رفتن آخوندهائی است که با موتورسیکلت از این مسجد به آن مسجد می‌روند! این از نتایج همان انقلاب فرهنگی است که می‌خواست شش ماهه وکیل، دکتر و مهندس و... بسازد. البته باید اعتراف کرد که رژیم در درست کردن وکلای دوماهه برای قتل و اعدام انقلابیون، زندانی کردن مردم عادی به جرائم واهی، سنگسار و دست قطع کردن و... کاملاً موفق بوده است.

"انقلاب فرهنگی اسلامی" برای درهم کوبیدن مقاومت توده‌های مردم، نقض آزادی و دموکراسی و نگهداری رژیم قرون وسطائی خمینی بر پا شده است. اعترافات "رئیس جمهوری اسلامی" در این باره بسیار آموزنده است. ایشان ابتداء اظهار فضل فرموده‌اند:

« شعر ما اگر این طور پیش برود چیزی خواهد شد با برخی خصوصیات سبک هندی صائبی نه سبک هندی عبدالقادر بیدلی و با شیوه و لطافت سبک عراقی حافظی، یعنی چیزی بین صائب و حافظ

(پیشرفت را ملاحظه می‌فرمائید!) اوج شعر امروز ما این خواهد شد.»

بعد ماسک از چهره برمی‌دارد:

« شعر انقلاب باید جهت انقلابی داشته باشد. چیزهائی در انقلاب ما وجود دارد که ناشناخته است اگر ما بتوانیم مردم را در قصائد و غزلمان به قناعت انقلابی، حلم انقلابی و صبر و شجاعت انقلابی دعوت کنیم، این بسیار با ارزش خواهد بود. »

(بخوانید چند صباحی بیشتر بر خر مراد سوار خواهیم بود!)...

« جامعه الهی بر مبنای ارزش‌های الهی وجود ندارد و منحصر به ماست: رهبری الهی معنوی و انقلابی، فرمانده کل قوا یا عارف است و این در دنیا نظیر ندارد (ما هم با شما موافقیم!) عارفی که همان گریه‌های نیمه شب و الهامات و اتصالات غیبی را دارد، اما نیروها را هم بسیج می‌کند. شخصیت امام به عنوان رهبر انقلاب، نه به عنوان فردی که دوستش دارید (!) بلکه به عنوان ولایت فقیه می‌تواند مضمون شعر امروز ما قرار گیرد.»

این است به طور خلاصه محتویات "انقلاب فرهنگی"! دهان دریدگانی چون خمینی، خامنه‌ای، موسوی و... که جان و مال و ناموس ملتی را در دست گرفته‌اند، ددمنشانه از هیچ گونه خیانتی فروگذاری نکرده‌اند. کسانی که، پیر و جوان را گوشت دم توپ ساخته‌اند، کسانی که بهترین زندگی‌ها را برای خود فراهم کرده و مال هنگفت اندوخته‌اند، کسانی که فقط با ماشین‌های آخرین سیستم ضد گلوله - آنها قیمتی برابر ده‌ها سال حقوق یک کارگر را دارد، - به خود اجازه می‌دهند تا مردم را به قناعت، حلم و صبر و شجاعت دعوت کنند! تا باز هم بیشتر بدزدند و جیب و عمامه خود را پُرتر نمایند. شدت دزدی، زد و بست، افلاس، گرانفروشی و بازار سیاه که به دست خود

سران مملکت اداره می‌گردد به قدری است که با وجود سانسور شدید، صفحات جراید ایران پر از این نوع اخبار است.

تحقیق مردم یکی از اهداف "انقلاب فرهنگی" آنهاست و برای این کار اگر قرآن و سنت کافی نباشد، به اسلام ایرانی شده، یعنی به آثار شعراء و عرفائی که تلاش بسیار در تلطیف اسلام خشن و زورگو کرده‌اند و سعی نموده‌اند آن را با روح ایرانی دمساز نمایند، پناه می‌برند. امروز "اسلام راستین" و "اسلامک دروغین" هر دو از کاهدان مولوی کاه می‌خورند. از همدیگر می‌پرسند، مولوی را نخواندی؟ به همدیگر خواندن مولوی را توصیه می‌کنند! اگر نخواندی برو بخوان! مریدی که مرادش شمس تبریزی بود می‌گفت:

«... آن خطاط، سه گونه خط نوشتی... و من آن خط سوم که نه او خواند، نه من خوانم و نه

غیر کاین اشارات ز جهان گذارا ما را بس.» (خط سوم یعنی خط سر گیجه، خط سردرگمی، خط

بیچاره گی، خط تسلیم، خط در خود گم شدن، خط سر خوردگی و خط بر لب جوی نشین و گذر عمر

ببین)

روز به روز به صفوف مخالفان رژیم "جمهوری اسلامی" افزوده می‌گردد. روز به روز صدای اعتراضات مردم شدت می‌گیرد و خیلی زود آن چنان نیروئی به وجود خواهد آمد که قلب و مغز این رژیم را نشانه خواهد رفت و آن را از هم خواهد پاشید. بدیهی است که واژگونی رژیم همراه با واژگونی ایدئولوژی و فرهنگ او نیز خواهد بود. از این رو مجاهدین حق دارند اسلام را در خطر دیده و فریاد "اسلام راستین" ما و "اسلام دروغین" آنها به راه بیندازند. آخرین حیلۀ آنها برای بلعیدن آن چه که از دست اسلام سالم مانده است شعار "ایران، رجوی - رجوی، ایران" می‌باشد که در حقیقت آن را باید "ایران، اسلام - اسلام، ایران" خواند زیرا در دستگاه "تفکری" آقای رجوی به گواه نوشته‌های ایشان هر چه هست، اسلامیت است لذا اگر در سخنرانی‌هایش هزار بار نام ایران را ببرد و یا از کلمات فارسی استفاده کند (که نمی‌کند، قلم و زبان آقای رجوی به همان شیوۀ همۀ ملایان با سوره‌های قرآن می‌چرخد) زمان آن رسیده است که به طور روشن و مشخص (نه آن گونه که تاکنون بچگانه جواب داده است) معلوم نماید چرا بر نام "جمهوری دمکراتیک اسلامی ایران" هم چنان اصرار می‌ورزد و حتی برای حفظ چنین نامی و چنان اهدافی، شورای ملی مقاومت را نیز قربانی کرده است؟ (۱)

تکرار می‌کنیم انقلاب فرهنگی دارای مفهوم طبقاتی است، طبقات ارتجاعی و واپسگرا نمی‌توانند فرهنگ انقلابی داشته باشند. انقلاب فرهنگی آنها به جز تحمیق مردم و به عقب بردن آنها به خاطر نگهداری منافع ننگین طبقۀ ارتجاعی خود، نمی‌تواند هدف دیگری داشته باشد. زیرا از کوزه همان برون تراود که در اوست. فرهنگ انقلابی از آن طبقات پیشرو و انقلابی است. این طبقۀ کارگر و زحمتکش است که انقلابی است و فرهنگ انقلابی آنها اگر چه به آهستگی، ولی مطمئن به پیش می‌آید تا فرهنگ‌های ارتجاعی و واپس‌گرا، فرهنگ‌های انگلی را به جای اصلی خود، یعنی زیاله دانی تاریخ بفرستند. این یک شعار نیست، حقیقتی است که کار تبلیغ، نشر و پخش آن از سالیان پیش به عهدۀ کمونیست‌های واقعی قرار گرفته است. "حزب کار ایران" تا کنون با مسؤولیت و بردباری فراوان به بهای خون صدها تن از بهترین کادرها و هوادارانش این امر مهم را به پیش برده است. در آینده هم مصمم‌تر و آگاه‌تر و پرتجربه‌تر آن را به پیش خواهد برد.

در اینجا خوب است یادی از زنده یاد ساعدی بنمائیم. آثار این نویسنده مترقی به علت این که لبۀ تیز سانسور و اختناق دو رژیم سلطنت محمد رضا و خلافت خمینی را با پوست و گوشت و روح خود حس کرده است، اهمیت بسزائی دارد. این نویسنده مبارز "انقلاب فرهنگی" رژیم را فرهنگ کشی می‌خواند و می‌نویسد:

« در فرهنگ کُشی، فرهنگ کُش زنده می ماند و فرهنگ تازه‌ای را برای بقای خویش پی ریزی می کند. آداب و عادات کهنه‌ای را علم می کند که اگر از عهد بوق هم گرفته باشد، آخرسر کثافتی را جایگزین فرهنگ پویایی کرده است... برای برانداختن حکومت عزرائیلی تنها با اسلحه جنگی نمی شود به میدان رفت. فکر نکنیم که نگهداشتن هنر ایرانی، یعنی پختن قورمه سبزی و شله زرد و یا پهن کردن بساط هفت سین... تنها با "ژ ۳۰"، "یوزی" و "تیربار" نمی شود این چنگار به جان افتاده را برانداخت و از سرش خلاص شد. همه اسلحه‌ها را باید برداشت. تسلیح فرهنگی امر مهمی است. با همه سلاح‌ها باید جنگید و این بختک خیالی را نه، این بختک واقعی را که جز کشتن آرمانی ندارد باید برانداخت. برای برانداختن جمهوری اسلامی، سلاح فرهنگی کاربرد فراوانی دارد، از این اسلحه نباید صرفنظر کرد. » (الفباء-۳)

این است وصیت ساعدی به نیروهای مترقی و انقلابی، به افراد آزاده و پیشرو. همه تفنگ‌ها و قلم‌ها باید به سوی "جمهوری اسلامی" و فرهنگ، فرهنگ کُش آن نشانه رود.

---

(۱) - یک شاهد عینی برخورد آخوندها و استادان دانشگاه‌ها را به این ترتیب تعریف می کند:

« تحصن ملایان در دانشگاه تهران باعث بهت و رعب دانشگاهیان و آنها را در برابر کار انجام شده‌ای قرار داد. در شورائی که از استادان تشکیل گردید، بعد از بحث فراوان قرار شد، هیأتی از استادان برای خوشامد گوئی و حل مشکلات فوری آنها از نظراتی که هر چه باشد. دانشگاهیان میزبان هستند به مسجد دانشگاه فرستاده شود. با این که به ملایان خبر داده شده بود که هیأتی از استادان به دیدار آنها می آید، کسی برای استقبال ما به جلوی در مسجد نیامد. هنگامی که وارد مسجد شدیم چند ملا (که ظاهراً رده بالا بودند و متأسفانه اسامی آنها فراموش شده است) در انتهای مسجد بر زمین نشسته بودند. کفش‌های دم در نشان می داد که باید کفش را کند و طول مسجد را طی نمود و به دستبوس آقایان رفت! چند لحظه دچار تردید گشتیم ولی بلافاصله به خود آمدم و به سرعت عجیبی تصمیم گرفتیم که یکی از استادان را که از بقیه ما مسن تر بود برای گفت و گو نزد ملاها بفرستیم و آن استاد محترم در چنان وضعیتی قرار گرفته بود که جرأت نکرد پیشنهاد ما را رد نماید. حیران کفش‌ها را کند و تند تند طول مسجد را پیمود. ما همان طور کفش را از پا نکنده داخل مسجد نزدیک در ورودی زیر نگاه‌های کنجکاو بچه طلبه‌ها به انتظار ایستادیم. این برخورد سرد و بی معنی بعدها باعث خنده ما گشت. »

**برگرفته از توفان الکترونیکی شماره ۶۱ و ۶۳ مرداد و مهرماه ۱۳۹۰**

**[www.toufan.org](http://www.toufan.org)**

**[toufan@toufan.org](mailto:toufan@toufan.org)**